

(پین ۱۳۹۱: ۳۴)

یکی دیگر از چالش‌های اساسی که در این موقعیت با آن مواجه خواهیم بود، بحث فرد و جمع و عاملیت و ساختار است. برخی فرهنگ‌ها ارزش‌های فردی را بر نگرش‌های جمع‌گرایانه ترجیح می‌دهند. برخی دیگر نیز در نقطه مقابل ارزش‌های جمع‌گرایانه را بر ارزش‌های فردگرایانه ترجیح می‌دهند. عده‌ای فرد را عامل اصلی بروز رفتارها و کنش‌ها می‌دانند. برخی دیگر در تضاد با این نگرش، ساختارهای موجود و احاطه‌کننده فرد را عاملیت رفتار انسان‌ها می‌دانند. بسته به کاربرد هر کدام از رویکردهای فوق، نظریه‌ها و بالطبع الگوهای مورد استفاده تغییر خواهد کرد و گاهی مجبور خواهیم بود تلفیقی از این رویکردها را برگزینیم.

نظریه‌های مورد استفاده در مددکاری اجتماعی ممکن است از جنبه‌ای دیگر نیز طبقه‌بندی شوند. برخی از نظریه‌های مددکاری اجتماعی بیشتر تمرکزشان را بر درمان^۱ مراجعان است. بخشی دیگر از نظریه‌های مددکاری اجتماعی سعی دارند با تمرکز بر فلسفه‌های انسانی و مبتنی بر ارزش‌های والای انسانی طی یک فرایند مشخص از طریق ارتقاء و تسهیل رشد و خودشکوفایی در پی دستیابی به بهترین و حداکثر رفاه ممکن برای افراد، گروه‌ها و جوامع در اجتماع برآیند. مددکاران معتقد به این نظریه‌ها در یک تعامل دائمی با مراجعان خود بر عقاید و نظرات آنها تاثیر گذاشته و آنها را اصلاح می‌نمایند و البته در این تعامل از دنیای مراجعین خود نیز تاثیر

می‌گیرند. مراجعان در فرایند اجرای این دسته از نظریه‌های، نسبت به سبک زندگی و احساسات خود، شناخت پیدا کرده و بر آن مسلط شده و آنها را در راه غلبه بر رنج‌ها و مسائل خود به کار می‌گیرند.

دسته دیگری از این نظریه‌ها، به طور عام نظریاتی هستند که بیشتر در پی تغییر و دگرگونی جوامع به نفع محروم‌ترین، فقیرترین و مظلوم‌ترین افراد هستند. این نظریات صراحتاً اعلام می‌کنند که افراد ستم‌دیده در جامعه جز از راه دگرگونی در ساختارهای جامعه، نمی‌توانند به قدرت اجتماعی و فردی دست یابند. فردی همچون «دومینلی» این رویکردها را رویکردهای رهایی بخش^۱ می‌نامد، زیر آنها افراد را از ظلم و ستم و محرومیت رهایی می‌بخشند. شاید در این دسته از رویکردها به راحتی بتوان به این اعتقاد پی برد که ساختارها، عامل اصلی و شکل‌دهنده رفتار آدمیان هستند. در راه اصلاح و اقدام بایستی به ساختارها توجه ویژه داشت.

اما دسته سوم از نظریه‌هایی که در این موقعیت مطرح شده است، به طور عام نظریاتی اصلاحی است. این دسته از نظریه‌ها، مددکاران را موظف به حفظ نظم اجتماعی^۲ موجود می‌دانند. طرفداران این دسته از نظریه‌ها بر این باور هستند که مددکاران بایستی با فراهم آوردن خدمات رفاهی برای افراد جامعه، نیازهای افراد را برآورده سازند و با گسترش این خدمات و بهبود آنها، به گونه‌ای عمل کنند که هم فرد و هم جامعه دوباره ثبات خود را به

۱- Emancipatory

۲- Social order

دست آورند. پیداست همانطور که «دومینلی» معتقد است، این دسته نظریه‌ها و رویکردها بیشتر رویکردهای نگهدارنده^۱ (حفظ وضع موجود) است.

موضوع دیگر درباره نظریه‌ها مددکاری، بحث جامعیت خدمات مددکاری اجتماعی برای تمامی افراد جامعه است. اصولاً چه کسانی و تحت چه شرایطی می‌توانند از خدمات مددکاری اجتماعی استفاده کنند؟ و این که مددکاران موظف هستند به چه کسانی خدمت ارائه دهند، نیز از موضوعات دیگری است که در نظریه‌های مددکاری تاثیرگذار بوده‌اند.

آیا نظریه‌های مطرح شده پارادایم‌های^۲ اصلی نظریه‌های مددکاری اجتماعی است؟ به صورت قاطع نمی‌توان بدین سوال پاسخ داد. همان طور که مشخص است مناسبات انسانی آنچنان گسترش یافته است که هر روزه بر سبک تعاملات انسانی افزوده خواهد شد و بنابراین پارادایم‌های جایگزین به تناسب این تغییرات مطرح خواهد گردید.

قلمروهای نظریه‌های مددکاری اجتماعی:

۱- Maintenance

۲- paradigm

- الگوواره یا پارادایم (در زبان یونانی پارادگما) سرمشق و الگوی مسلط و چارچوب فکری و فرهنگی است که مجموعه‌ای از الگوها و نظریه‌ها را برای یک گروه یا یک جامعه شکل داده‌اند. هر گروه یا جامعه، «واقعیات» پیرامون خود را در چارچوب الگوواره‌ای که به آن عادت کرده تحلیل و توصیف می‌کند.

مددکاران اجتماعی در فرایند ارائه خدمات مددکاری اجتماعی همواره خود را در چارچوب ساختارهای مختلفی خواهند دید. مالکوم پین، سه عرصه مهم از این ساختارها را معرفی می‌کند. از نظر وی عرصه سیاسی-اجتماعی-ایدئولوژیکی^۱ اولین عرصه‌ای است که مددکاران اجتماعی در آن قرار می‌گیرند. این عرصه بحث و جدل‌های سیاسی و اجتماعی است که خط‌مشی‌های هدایت‌کننده موسسه و هم‌چنین اهدافی را که موسسات برای خود در نظر می‌گیرند، ایجاد کرده و ضمن گسترش آن خط‌مشی‌ها، آنها را هدایت می‌کنند. عرصه بعدی، ساختار موسسه و حرفه‌ی مددکاری اجتماعی است. در این عرصه مددکاری در تعاملی بین حرفه، سازمان‌ها و موسسه‌ای که در آن مشغول به کار است، قرار دارد. عرصه سوم نیز، ساختاری است که بین مددکار، مراجع و موسسه شکل می‌گیرد.

تمامی این قلمروهای کاری یک مددکار اجتماعی، بر نحوه کمک‌رسانی و خدمت‌دهی او موثر است. این نکته را هم باید دانست که عموماً فرایند کمکی مددکاران شامل سه الگوی جامع‌تر است که می‌توان بدین شرح آنها را ذکر کرد:

- الگوی مسکن: کمک به مثابه فرصتی برای خلاصی، آرامش، و تسکین دیده می‌شود.
- الگوی توانمندسازی: کمک به مثابه منبع یادگیری و

توانمندی دیده می‌شود.

- الگوی زندگی دوباره: کمک به مثابه فراهم‌کننده خودآگاهی جدید و رشد شخص دیده می‌شود. (پین ۱۳۹۱: ۵۹)

الزامات کاربرد نظریه‌های مددکاری اجتماعی:

بایستی دانست نظریه‌های بسیار زیادی در حوزه مسائل انسانی و رفتاری مطرح گردیده است که تنها بخشی از آنها در حوزه تخصصی خدمات مددکاری اجتماعی بسط و گسترش یافته و مورد استفاده متعدد قرار گرفته است. حال چند سوال اساسی پیش می‌آید که اصولاً مددکاران اجتماعی در فرایند خدمات خود از کدامیک از این دست نظریات استفاده نمایند؟ کدام یک از این رویکردها، بیشتر کاربردی‌تر در حوزه مددکاری اجتماعی است؟ از کدام نظریه استفاده بهتری می‌توان کرد؟ آیا یک نظریه به تنهایی می‌تواند پاسخگویی نیاز ما در فرایند مددکاری باشد یا خیر؟ برای پاسخگویی به این سوالات بایستی به چند نکته اشاره کرد. مهم‌ترین این نکات به قرار زیر است:

۱- التقاط یا انتخاب:

انتخاب یا التقاط بین نظریه‌های به عوامل زیادی بستگی خواهد داشت. برخی نظریات به صورت عام مطرح شده و در موقعیت‌های متعددی می‌توانند به کار روند. کاربرد آنها بستگی به کار کردن با گروه اجتماعی ویژه یا به شیوه‌ای خاص ندارد. اما مشکل زمانی پیش خواهد آمد که این نظریه با شرایط ما تناسب ماهوی نداشته